

تهیه، تدوین و پژوهش: راد مرد

تاریخ سخن میگوید: چگونه آمریکا شکار افراطیون شد؟

(قسمت چهارم هم)

عملکرد بوش و انتظار مردم



پاییز

بر سینه سپیده دم تو نوار خون

پاییز برگریز گریزان ز ماه و سال

آویختند

با صبحگاه سرد تو فریاد گرم دوست

آمیختند

واریز قصر اب تو در شامگاه سرخ

پاییز میوه سحری رنگ سخت و کال

دم سردی نسیم تتو در باغ های لخت

نقش امیدهای به آتش نشسته است

دروازه ها گشودی و تابوت های گل

فرمان مرگ بر تن برگ شکسته است

از شهر ما گریخت

عطر هزار ساله امید های ما

بارنگ سرخ خون

بر خاک خشک ریخت

فردای برف ریز

پاییز

هنگام رویش گل یخ از کنار سنگ

ای ننگ ای درنگ

قندیل های یخ را

چه کسی ذوب می کند؟

وین جام های می را چه کسی آورد به زنگ؟

پاییز

ای آسمان رقص کلاغان خشک بال

گل خانه شکسته در شاخه های فقر

در این شب سیاه که غم بسته راه دید

کو خوشه ستاره؟

کو ابر پاره پاره؟

کو کهکشان سنگ فرش تا مشرق امید؟

وقتی سوار هست و همآورد گرد هست

برپهنه نبرد سمندر دلاوران

چوگان فتح را

امید برد هست

آویزهای غمزده برگهای خیس

وی روزهای گس

چون شد که بوسه هست و لب بوسه خواه نیست ؟ چون شد که دست هست و کس نیست دسترس ؟

در سرزمین ما

بیپوده نیست بلبل آشفته را نوا

یک سرخ گل نمی شکفتد با چنین صفا

در هیچ باغ مگر باغ ما سیاه

یک سرگشت نیست چنین تیره و تباه

در جویبار اگر چه می دود الماس های تر

و آواز خویش را

می خواند پر سوز تر شبگیر رهگذر

لیکن در این زمان

بی مرد مانده ای پاییز

ای بیوه عزیز غم انگیز مهربان.

انگلیسها از قرنهای پیش بدینطرف در منطقه خاورمیانه و شبه قاره هند، به یاری خانان و سر سپردگان محلی، میدان دار اصلی سیاست بوده و تاریخ کشور های بلا دیده این منطقه جابه جا بر اثر تبهکاری این استعمار فرتوت خوا آلوده بوده است. برادر کشیهای فرقه ای، جنگهای علنی، تحمیل دکتاتوری و اختناق، سرکوب آزادیهای فردی و اجتماعی، تغییر مرزهای شناخته شده تاریخی به منظور ایجاد اختلاف و ادامه حکومت لندن، خطوط اصلی سپهکاری های دیپلماسی انگلیسی را در این منطقه حساس جهانی تشکیل میدهد. در مورد افغانستان، باید گفت که نزدیک به دو قرن است که لندن در افغانستان نفوذ دارد - - نفوذی که در دوران حاکمیت کمپانی هند شرقی در شبه قاره هند آغاز شد و کشور های پیرامون شبه قاره خصوصاً افغانستان و ایران حاکمیت ملیشان - - به عنوان کشور های "حایل" ملعبه سیاست های لندن قرار گرفت. انگلیس به کمک دستگاههای جاسوسی خویش و کارگزاران و نمایندگان سیاسی " دوره دیده" و جب به جب سرزمین افغانستان را شناسایی کرده، کلیه اقوام و قبایل را آزموده و سران اقوام افغانی را در بستر دو قرن حضور بلا منازع خود، بر سفره ای که کارگزارانش گسترده بوده اند " نمک گیر" کرده است.

به عبارت بهتر می توان مدعی شد که هر چند در تمام حوادث خونین بیست ساله اخیر افغانستان، نام پاکستان و آمریکا روزی صد ها بار از رسانه های گروهی منعکس می شود، ولی بازیگر پشت پرده انگلیس است که حتی واشنگتن و اسلام آباد را هم بازیچه سیاستهای خود قرار داده است. در عصر "اطلاعات" آشفته دوصد ساله سازمان جاسوسی انگلیس درباره افغانستان پشتوانه اصلی استراتژی کوتاه مدت و دراز مدت آمریکا در منطقه بوده است. اکثر جریانها افراطی اسلام گرا که چهره معتدل اسلام را مخدوش می کنند، از جانب لندن طرح ریزی و حمایت می شود. نفوذ دیرینه تاریخی انگلیس در شبه قاره هند که پاکستان قسمتی از آن است، شاهد دیگری بر این مدعاست. هر چند پاکستان روابط گرم و استراتژیک با واشنگتن دارد ولی لندن از پایگاههای سنتی قدرتمندی در اسلام آباد برخوردار است. هر چند طالبان ظاهراً به واشنگتن تبسم می کند ولی دل در گرو لندن دارد و در اساس از آمریکا در اقتصاد منطقه ای بهره بر داری می کند. یکی از کاستی هایی که در افغانستان پس از حکومت ج. د. خ. - - به چشم می خورد، عدم وجود یک رادیو ملی است. مردم افغانستان از این بابت به شدت احساس کمبود می کنند. از ابتدای جنگهای جهادی، رادیو "بی بی سی" نقش رادیو ملی افغانستان را بر عهده دارد. بیشتر مردم افغانستان به این رادیو گوش میدهند و تحلیلهای آن را بی چون و چرا قبول می کنند. و هر چه را که این رادیو اراده کند به زودی در ذهن مردم جا می می دهد. به عبارت بهتر رادیو "بی بی سی" مدت بیست سال است که به طور گسترده ای وظیفه خطرناک "مغز شویی" مردم افغانستان را بر عهده گرفته و نظرات بی اساس خود را به خورد مردم میدهد. بیشتر تحلیلهای این رادیو در حمایت از طالبان و "بزرگ نمایی" اعمال آنهاست. مثلاً نیروهای "جبهه متحد اسلامی" را کم رنگ جلوه می داد در حالی که اخبار طالبان را به طور گسترده و ناسزاوار پوشش میداد. اخبار شکست "جبهه متحد اسلامی" را با آب و تاب نقل می کرد ولی از تلفات و ضایعات طالبان کمتر سخنی به میان می آورد. "بی بی سی" در ایجاد سیاست اختلاف میان اقوام مختلف افغانی نقش بسزایی دارد. خبر نگاران و گویندگانش افرادی متعصب و نژاد پرستند. منجمله خبر نگاری به نام "رحیم الله یوسف زی" دارد که پاکستانی و طرفدار طالبان است و بود هر دو ماهی مصاحبه ای را با "ملا عمر" رهبر نا پیدا طالبان انجام می داد. به طور کلی انگلیسها با سیاستهای نا جوانمردانه خود گردابی را در با تلاق افغانستان پدید آورده اند که پای هر کشور که در آن برسد، خلاصی از آن به آسانی امکان پذیر نیست. تیوری انگلیس در افغانستان بر این اساس است که اگر افغانستان چون دوصد سال گذشته زیر نفوذ کمپانی هند شرقی و استعمار لندن است، چرا باید لقمه ای گوا را برای دیگران باشد؟ به هر صورت "دزد بازار آشفته می خواهد!" و لندن هم با دامن زدن به بحران افغانستان و ادامه جنگ و خونریزی معتقد است که در این بازار پر آشوب از این نم کلاهی نصیص خواهد شد. هنوز که هنوز است صد ها و هزاران طالب در کشور پاکستان وجود داشته مصروف فعالیتهای نظامی بوده که هم اداره انتقالی و

هم ایالات متحده از آن بخوبی آگاهی دارند. زمانی در کوئته پاکستان و زمانی در نقاط مرزی مذاکرات و دیالوگهای فرمایشی در ظاهر بین آمریکا و طالبان جریان دارد. اگر این منطق را قبول کنیم که هر کس آدم کشت، بمب منفجر کرد، سر برید از طرف مجامع بین المللی پاداش داده می شود، در آن صورت ممکن است بطرز خطرناکی کسانی دیگر نیز در افغانستان تشویق شوند که با دست زدن به خشونت، به منافع سیاسی دست پیدا نمایند. بعد از انفجارات مرگبار قندهار و سربریدن چند تن از مردم شریف هزاره در هلمند، کوفی عنان با مطرح کردن اجلاس دوم بن-بطور غیر مستقیم- و نشریه انگلیسی گاردین بوضاحت خواستار مذاکره با طالبان و مشارکت آنها در قدرت دولتی شدند. کوفی عنان طی اظهاراتی مورخ ۷ جنوری اشارات مهمی به خرابی وضع امنیتی کرده خواستار کنفرانس دوم بن شد. مقامات بلند پایه ملل متحد نیز گفته اند که در سه ماه گذشته حملات علیه غیر نظامیان در افغانستان بیشتر از حملات در بیست ماه قبل از آن یعنی از زمان موافقتنامه بن بوده است. در همین راستا نشریه گاردین چاپ انگلیس در شماره مورخ ۷ جنوری خود، طی مقاله ای تحت عنوان «زمان مذاکره با طالبان فرا رسیده است» ادعا میکند که اولاً چون وضع امنیتی در مناطق پشتون نشین خرابتر شده است و ثانیاً پشتون ها معتقدند در دولت مرکزی و در مناطق خودشان به اندازه کافی منفعت نبرده اند، پس باید با طالبان باب مذاکره گشوده شود و در دولت مرکزی سهم ساخته شوند، تا خشونت و ترور در مناطق جنوبی خاتمه پیدا بکند. هر چند این زرمه های پیدا و پنهان ملل متحد و رسانه های دموکراسی خواه غربی مبنی بر دعوت از طالبان بخاطر خرابی وضع امنیتی توسط سفیر آمریکا در کابل و وزیر داخله افغانستان رد گردیده است، اما برخی خبر های ناگوار از قطر می رسد که حاکی از ملاقات ملا وکیل احمد متوکل و چندتن دیگر از سران طالبان با برخی دوستان و مشران دولتی می باشد. اگر این زرمه ها و تشویق بمبگزاران و خرابکاران صحت داشته باشد، در آن صورت دیری نخواهد گذشت کسانی که با پروسه خلع سلاح همکاری می نمایند و در عین حال بطور سیستماتیک مورد تهمت و بی مهری قرار میگیرند، بخاطر جلب توجه و مهر مقامات ملل متحد، خدای ناخواسته تشویق شوند که دست به خشونت و بمب گذاری بزنند. با فاصله گرفتن جبهه متحد از کرزی بار ها از طالبان دعوت نموده تا در قدرت مرکزی با او سهم بگیرند. موجودیت گلبدین حکمتیار، یونس خالص، مجاهدین حزب اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی، حزب اسلامی خالص و طالبان در خاک پاکستان، این خود نمایانگر یک پلان بعدی در صورت شکست و یا عقب نشینی آمریکا از افغانستان است، در این راستا دستهای پنهانی استخبارات ایالات متحده بخوبی قابل دیده است.

هفته نامه آمریکایی نیوزویک در گزارشی نوشته است: آمریکا پس از قرن ها خوش شانسی هم اکنون شانس خود را از دست داده و دولت جرج بوش باعث از بین رفتن اعتبار و وجهه چند قرن گذشته آمریکایی ها شده است. «مایکل هرش» نویسنده این گزارش نیوزویک که در سایت اینترنتی این هفته نامه منتشر شد، نوشت: اینکه مردم آمریکا تا چه اندازه خوش شانس بوده اند که در لحظات حیاتی تاریخ از رهبرانی بسیار قدرتمند برخوردار بوده اند به موضوعی بسیار محبوب در سیستم آموزشی مردم آمریکا تبدیل شده است و این مسأله را از زمانی که به عنوان یک کودک وارد مدارس می شویم، شنیده ایم.

ما بسیار خوش شانس بودیم که نخستین رئیس جمهوری آمریکا مردی درستکار به نام «جرج واشنگتن» بود که با رد قدرت های سلطنتی که به وی پیشنهاد شده بود، از جمهوری حمایت کرد.

همچنین بسیار خوش شانس بودیم در زمانی که آمریکا در حال از هم پاشیدن بود رئیس جمهوری همچون «آبراهام لینکلن» را انتخاب کردیم و در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نیز فردی همچون «فرانکلین روزولت» را داشتیم. بسیار خوش شانس بودیم که یک فروشنده لباس مردانه ورشکسته شده به نام «هری ترومن» به هنگام آغاز جنگ سرد هدایت آمریکا را بر عهده داشت و پس از آن نیز بسیار خوش شانس بودیم که هنگام پایان جنگ نیز یک بازیگر سینمایی به نام «رونالد ریگان» توانست به خوبی جنگ را پایان دهد.

«زمانی این ضرب المثل وجود داشت که خداوند نگهدار مست ها، کودکان و آمریکا است البته مسأله ای که وجود دارد این است که شانس در نهایت به اتمام می رسد و این همان مسأله ای است که برای مردم آمریکا رخ داده است. باید و باید با این واقعیت مواجه شویم که در تمامی طیف های سیاسی به افرادی بد اقبال تبدیل شده ایم. تاریخی ترین بد شانسی مردم آمریکا اتفاقی بود که پس از روز انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ رخ داد و تنها ۵۳۷ رأی ایالت فلوریدا باعث روی کار آمدن جرج بوش شد، بدون توجه به اینکه «ال گور» چه رئیس جمهوری می توانست باشد، هم اکنون بسیار دشوار است که نتوان اینگونه نتیجه گیری کرد که بوش فردی اشتباه بود که در یک زمان اشتباه حاضر شده بود.

شاید بوش در نوعی جنگ دیگر می توانست موفق تر عمل کند ولی در لحظه ای از تاریخ که ما شاهد ماهرانه ترین تهدید جهان بودیم، زمانی که ما به چیزی بیش از اراده برای استفاده از نیروی نظامی یعنی رهبری واقعاً پر استعداد (که از قبل دشمن ناشناس خود را به خوبی مورد مطالعه قرار دهد) نیاز داشتیم، ما به رهبری دست یافتیم که به عدم آگاهی خود افتخار می کرد. لذا در چنین وضعیتی بوش در نهایت گروه القاعده، صدام و تمامی شبه نظامیان اسلامی را با اسامه بن لادن در یک گروه قرار داد او به این گروه کوچک که در افغانستان حضور داشتند و جای دیگری برای

فرار نداشتند حمله کرد و به این ترتیب این گروه را در سراسر جهان پراکنده ساخت و این نیروها به یک تهدید نسلی اسلامی تبدیل شدند.

آمریکا در زمانی که به سیستم مشارکت بین المللی احتیاج داشت به رئیس جمهوری دست یافت که تنها می خواست یک «کابوی» باشد. بوش در دور نخست ریاست جمهوری خود با عصبانیت و قلدری عمل کرد و به این ترتیب حیثیت آمریکا را که با دقت زیادی در نیم قرن گذشته به دست آمده بود از بین برد و در زمانی که آمریکا شدیداً به حمایت جامعه جهانی احتیاج داشت، کشور خود را منزوی کرد و پرداخت میلیاردها دلار بدهی را برعهده نسل کنونی و نسل های آینده این کشور باقی گذاشت. بوش با از بین بردن منابع، حیثیت و اعتبار خود در عراق هم اکنون به اندازه ای ضعیف و منزوی شده که نمی تواند آنگونه که باید با تهدیدات مقابله کند و این همان چیزی است که ما آن را بدشانسی می نامیم. بوش فردی را مسئول «مبارزه علیه تروریسم» کرده است (دونالد رامسفلد) که خود نشانگر آن است مردم آمریکا نمی توانستند از این بدشانس تر باشند زیرا در زمانی که ما به هماهنگ کننده ای ماهر احتیاج داشتیم که سازمان های مختلف دولتی را که در مسأله امنیت ملی دست داشتند، با هم متحد سازد یعنی تنها راهی که می توانیم به اهداف خود در روند پیچیده ضد تروریسم و بازسازی کشور دست یابیم، دقیقاً کاری خلاف آن را انجام داد.

لذا به این ترتیب دونالد رامسفلد بجای بهبود بخشیدن روندهای درون سازمانی وضعیت آن را بدتر ساخت. او بخاطر اینکه نخواست مأموریت از بین بردن طالبان و القاعده را به سازمان سیا واگذار کند، نابودی آن ها را به تعویق انداخت و وزارت امور خارجه را نیز از روند بازسازی عراق و بحث کنوانسیون های ژنو خارج کرد.

هفته گذشته نیز «استوارت بوون» (Stuart Bowen) بازرس کل عراق در گزارشی جدید اعلام کرده بود پنتاگون در مورد فعالیت «تیم های بازسازی استانی» با وزارت امور خارجه به خوبی همکاری نمی کند، حال آنکه دولت آمریکا زمانی به شدت به این تیم ها اتکا می کرد.

جرج بوش همچنین گفته است باوجودی که تعداد زیادی از اعضای حزب جمهوریخواه و حتی کارکنان کاخ سفید خواسته اند او رامسفلد را فوراً از سمت خود کنار بگذارد، چنین کاری نخواهد کرد.

هرچند این نیز خود نوعی بدشانسی است، ولی باید به این مسأله اعتراف کرد که بدشانسی مردم آمریکا در حال حاضر دو حزبی است زیرا اخیراً مطلع شدیم که حزب دموکرات نیز از توانایی های لازم برای مبارزه با تروریسم برخوردار نیست. در همین حال رهبران حزب دموکرات نیز اندک اندک در حال درک این مسأله هستند که «هیلاری کلینتون» که همه پول های آنها را به خود جذب می کند قادر به پیروز شدن در انتخابات نیست.

چنانچه دموکرات ها بتوانند کنترل یکی از مجالس کنگره آمریکا را به دست آورند، دلیل آن این نخواهد بود که مردم آنها را دوست دارند بلکه علت آن این است که آنها دیگر نمی توانند تحمل کنند جمهوریخواهان بر کشور حکومت کنند. لذا اصلاً تعجب انگیز نیست که همه در حال صحبت کردن از «باراک اوباما» آمریکایی آفریقایی تبار باشند و این درحالی است که او تنها کمتر از دو سال است که مشغول به کار شده است، پس می توان گفت که ما قطعاً به شناسن احتیاج داریم.

جنگ آمریکا در عراق به دنبال آن بود که سیاست خارجی مستحکمتری را برای ایالات متحده به ارمغان آورد، اما آیا این رؤیای بلند پروازانه و نومحافظهکارانه قبل از آغاز آن خاتمه نیافت؟ این روزها حتی سرسختترین مدافعان طرح دولت بوش برای سرنگونی رژیم صدام حسین و ایجاد عراق نوین، نمی توانند سردرگمی خود را از آنچه در این کشور و در عرصه واقعیت اتفاق افتاده است، پنهان نمایند.

صدام حسین هیچ طرحی برای ساخت سلاح های اتمی و هسته ای نداشت. درآمدهای نفتی عراق حتی برای پوشش بخشی از هزینه های بازسازی این کشور هم ناکافی است. نیروهای آمریکایی با خصومت عراقی هایی که با اشغال این کشور موافق بوده اند، روبه رو هستند. برخلاف طرح آمریکا برای ایجاد یک دموکراسی آمریکایی در این کشور، آینده عراق از سوی گروهی از رهبران مذهبی شیعه رقم خواهد خورد که کمترین مشابهتی بین عقاید آنان و معتقدان به جدایی کلیسا و دولت وجود ندارد. لذا، باید پذیرفت که رؤیاهای نومحافظهکارانه دولت ایالات متحده در عراق از بین رفته است. رؤیاهای نابود شده آمریکا دیگر رنگ واقعیت نخواهد گرفت و دیگر قدرتمندی، هوشمندی و برنامه ریزی های آمریکا، اهمیتی نخواهد داشت.

اگر در شرایط عادی، شهروندان ایالات متحده از عبارت معروف «رؤیای آمریکایی» برای نشان دادن دورنماهای فکری خود بهره می برند، امروزه و در وضعیت کنونی دولت آمریکا در عراق، دیگر این رؤیا از بین رفته است و مبارزه نظامی ارتش آمریکا برای سرنگونی دولت صدام حسین، به اشغال تمام عیار نظامی این کشور تبدیل شده است و اینک حتی بسیاری از حامیان اولیه جنگ هم به جمع مخالفان اشغالگری عراق تبدیل شده اند و صحبت از گمراهی خود می کنند. از سوی دیگر، دورنمای مورد نظر پیشین منطقه خاورمیانه نیز که در اندیشه و برنامه های دولت آمریکا وجود داشت، به تفکری رؤیایی و دور از دسترس بدل شده است. امروزه به جای تثبیت اولین گام های مورد نظر در راه مبارزه های طولانی و با استفاده از مهندسی اجتماعی- منطقه ای از سوی دولت ایالات متحده، به نظر می رسد که مسأله عراق نه به یک قانون که در حقیقت به یک استثنای غیر قابل پیش بینی بدل شده است. مردم آمریکا ممکن است در جریان روزهای ابتدایی جنگ و در دوره شک و تردید، به دولتمردان خویش اعتماد نموده باشند، اما

دیر یا زود با بازگشت بدبینی‌های مردمی، دیگر توجیهات سیاسی دولتمردان تأثیری نخواهد داشت. می‌توانیم چنین بگوییم که برپایی جنگ عراق، حاصل تلاش و برخورد نیروهای مختلفی بود که به شرح زیر است: گروهی از نومحافظه‌کاران خواهان تغییر در منطقه خاورمیانه بودند؛ در حالی که ملی‌گرایان آمریکایی دور از صحنه نظیر دونالد رامسفلد، با مدلی قرن نوزدهمی که تا حدی نیز روزآمد شده بود، به دنبال آن بودند که در یک جنگ که خاطره دوره بربریت را زنده می‌نمود، به پیروزی دست یابد و دشمنان جمهوری خواهی را سرکوب نموده و به خانه برگردند. همچنین آنان که امیدوار بودند، آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ضعیف شود در کنار سیاستمدارانی که معتقد بودند، اتکا به نفت عربستان سعودی کاری خطرناک است و باید از نفت عراق به عنوان منبعی جانشین بهره برد، همه و همه پایه‌گذار آغاز و تداوم این جنگ شد. جنگی که احتمالاً تا سال‌های متمادی هرگز اتفاقی مشابه نخواهد داشت.

جنگ علیه تروریسم، به آمریکاییان، قوت قلب می‌دهد، زیرا چنین می‌اندیشند که در سایه این جنگ، آنان از خود دفاع می‌کنند، اما آنچه در عراق روی می‌دهد، روز به روز کمتر شباهتی به جنگ پیدا می‌کند. بلکه اقدامات آمریکا و همپیمانانش به یک ماجراجویی خارجی تبدیل شده است که دلایلی دیگر و مغایر با اهداف اولیه مطرح شده توسط بوش دارد. به هر ترتیب، افکار عمومی در برابر این ماجراجویی، روز به روز عکس‌العمل‌های شدیدتری اتخاذ می‌کند. بدون توجه به آنچه فرماندهان نیروی ائتلاف حاضر در جنگ و یا پنتاگون اعلام می‌کنند، احساس مردم آمریکا چنین است که در سایه این جنگ، تنها ضعف‌ها - و نه توانایی‌های بالقوه نیروهای نظامی حاضر در جنگ - عیان شده است.

اغلب دولت‌ها به مردم خویش دروغ می‌گویند، اما آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد و هراس برانگیز است، بزرگی دروغی است که از سوی سردمداران واشنگتن و نیروهای اعزامی آنان در بغداد مطرح می‌شود و همه درک می‌کنند که آن‌ها حتی به خودشان هم دروغ می‌گویند. همه افرادی که در عراق می‌باشند، ممکن است فکر کنند که این سخنگویان از عالمی دیگر صحبت به میان می‌آورند. کاملاً روشن است که وقایع عراق با آنچه از سوی برپاکندگانی جنگ عراق عنوان می‌شود، کاملاً متفاوت است؛ و هرچه آنان بیشتر در عراق باقی بمانند، جایگاه و موقعیت نیروهای خارجی پیچیده‌تر و رو به زوال‌تر خواهد شد. هر چند سخنگویان ارتش آمریکا اعلام می‌کنند که احساسات ضد آمریکایی در عراق به اقلیتی کوچک از عراقیان محدود می‌شود، اما در واقع، اکثریت جمعیت این کشور که در ابتدا از اشغال کشورشان توسط نیروهای ائتلاف خوشحال بودند، اینک این اشغال را محکوم می‌نمایند. رویکردی منطقی که البته از سوی موافقان و مخالفان سیاست‌های آمریکا در عراق اعلام می‌شود. به راحتی می‌توان درک کرد که این ناتوانی در درک واقعیت، تنها به دلیل دوری دولتمردان و نظامیان آمریکایی از مردم عادی عراق و به ویژه به دلیل هراس‌های امنیتی، به وجود آمده است؛ اما مسأله بسیار عمیق‌تر از این است. بارها و بارها، پس از صحبت‌هایم با دولتمردان آمریکایی در بغداد و واشنگتن، من این احساس را داشتم که آنان نسبت به هدف‌های پیشین مطرح شده خود، اعتقادی اندک پیدا کرده‌اند. به هر حال، دولت آمریکا علی‌رغم درک چالش‌های به وجود آمده از سوی تروریست‌ها و مخالفان خود، نتوانسته است امکانات لازم را جهت مبارزه با این تهدیدات به کار بندد.

به یاد بیاورید که دولت بوش در جریان انتخابات سال ۲۰۰۰ میلادی، با انتقاد از سیاست‌های کلینتون در بالکان و بدبینی نسبت به دخالت‌های آمریکا در جریان فرآیند صلح در خاورمیانه، به روی کار آمد، اما پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، دولت بوش نیازمند مجموعه‌ای از اقدامات بود تا پاسخی در برابر حملات تروریست‌ها داشته باشد. به بیان دیگر، آنان نیازمند یک ایدئولوژی نوین بودند. تفکر نومحافظه‌کاران که در قالب جنگ‌های فلسفی و یا نبرد خیر و شر مطرح می‌شد، کاملاً می‌توانست با این وضعیت سازگار باشد.

اما امروزه نومحافظه‌کاران دیگر در وضعیتی برنده به سر نمی‌برند. اتاق‌های فکری گروه‌های دست راستی نظیر «مؤسسه نخبگان آمریکا» و «پروژه قرن آمریکایی» نیز ممکن است جار و جنجال زیادی بر پا کنند، اما از دیدگاه سیاسی روشن است که آنان کاری از پیش نخواهند برد. البته افکار عمومی مردم آمریکا، حمایت اندکی از تداوم ماجراجویی‌های این کشور در عراق می‌کند و با شکست‌ها و ناکامی‌های فراوان، دیگر اقدامات نومحافظه‌کاران حاکم نمی‌تواند آنان را به آرمان‌هایشان نزدیک کند. البته بهیاد داشته باشید که اتکا به نیروی نظامی جهت دستیابی به اهداف نیز حامیان اندکی در واشنگتن دارد. با نگاهی به وضعیت ارتش آمریکا در عراق، افغانستان و شبه جزیره کره، می‌توانید ببینید که از پیش به سردرگمی ارتش ایالات متحده پی ببرید. همچنین سربازان آمریکایی مستقر در عراق نیز دریافته‌اند که با حمایت اندکی از سوی سیاستمداران کشورمان در مورد تداوم حضور در این کشور روبه‌رو هستند. البته روشن است که پس از انتخابات ایالات متحده و پیروزی مجدد بوش، این پاندول بار دیگر حرکتی معکوس خواهد داشت، چرا که رأی مردم، از سوی سردمداران کاخ سفید به عنوان تأیید اقدامات گذشته تلقی می‌گردد. گویی تاریخ بار دیگر در حال تکرار شدن است. دیروز «ناپلئون» در سایه شعار آزادی خواهی به کشورهای مختلف لشکرکشی کرد و امروز نیز نومحافظه‌کاران حاکم بر ایالات متحده به این شعارها و اقدامات دست می‌زنند. تغییر در فهم آمریکاییان از اهداف بنیادین جنگ‌های خارجی (یا همان اندیشه‌ای که براساس آن وودرو ویلسون گفته بود: «برای پایان جنگ‌ها، جنگ‌ها، بجنگید.») در خلال جنگ‌های دوم جهانی و جنگ سرد، نهادینه شده است. در گذشته، جنگ-

هایی بی‌حاصل و بی‌فایده وجود داشته‌اند که پذیرفتنی و حتی اخلاقی نشان داده شده‌اند؛ هر چند نتیجه نهایی آن، مغایر اهداف گفته شده بوده است. موضع روزولت در برابر آلمان و ژاپن و یا این جمله معروف کندي: «دفاع از آزادی با هر قیمتی و با تحمل همه سختی‌ها» و یا توصیف ریگان از اتحاد جماهیر شوروی به عنوان «امپراتوری شیطانی»، همه و همه به عنوان مبارزه حق و باطل معرفی شده‌اند. شاید تنها نیکسون و تا حدی بوش اول چنین موضعی نداشته‌اند.

هنوز هم، دورنمای دیدگاه نومحافظه‌کاران حاکم بر دولت ایالات متحده با نتایج واقعی بدست آمده بسیار متفاوت می‌باشد و تا حدودی نیز با ایده‌آل طلبی سنتی آمریکایی مغایر است. به ویژه این‌که شهروندان آمریکایی به ماجراجویی-های خارج از کشور ارتش ایالات متحده، با بدبینی می‌نگرند و از سوی دیگر، استراتژی نبرد یک کشور منفرد در یک جبهه خارجی و برای یک دوره طولانی در دنیای امروز عمومیت ندارد. به همین دلیل است که نیروهای ارتش بریتانیا که در سرنگونی دولت صدام حسین مشارکت داشته و در بخش نظامی نیز موفق بوده‌اند، موفقیتی در حوزه سیاسی نداشته‌اند. البته واقعیت این است که تونی بلر نمی‌تواند در حمله ایالات متحده به خاک سوریه مشارکت نماید؛ در کنار آمریکا، ایران را در دنیا منزوی نماید و بدین ترتیب، دورنمای همکاری‌های آینده ایالات متحده و انگلستان با موانع زیادی روبروست.

حامیان برپایی یک امپراتوری آمریکایی، سیاست‌های داخلی دولت این کشور را پریشان و سردرگم می‌بینند، اما برای عموم این مردم، مداخلات خارجی، در مقابل نیازهای داخلی شهروندان آمریکایی، از اهمیت کمتری برخوردار است. آنان باید متقاعد شوند که یک مداخله خارجی می‌تواند برای زندگی آنان حیاتی، لازم و ضروری باشد، اما آنچه پس از سقوط بغداد در این کشور اتفاق افتاد، نشان داد که ادعاهای پیشین سردمداران کاخ سفید و متحدانش- که همواره مورد مناقشه نیز بوده- از نظر اکثریت مردم، نادرست بوده است.

البته ایالات متحده همواره براساس منافع خویش عمل می‌کند و تلاش می‌نماید با هر وسیله‌ای به اهداف خود دست یابد، اما این منفعت‌طلبی یک جانبه کاخ سفید در عراق، علی‌رغم همه تلاش‌ها، به رشد احساسات ضدآمریکایی در سراسر دنیا، شکل‌گیری جریانی به نام بن لادن، زمینه‌سازی ایجاد اختلافات متعدد ایالات متحده با شرکای تجاری خویش و در نهایت، روی‌گردانی این کشور از بحرانی مهم‌تر در شبه جزیره کره و حوادثی نزدیک‌تر در خاک هائیتی، مکزیک و کلمبیا منجر شده است. حوادث همه روزه‌ای که در عراق روی می‌دهد، از حمله به نیروهای نظامی ایالات متحده تا شکل‌گیری بسیج یکپارچه شیعیان عراق، نشان می‌دهد که سردمداران دولت آمریکا در پیش‌بینی توانایی‌ها و قابلیت‌های نیروهای نظامی خود، دچار تخمین‌ها و محاسباتی نادرست و بیش از واقع شده‌اند. بروز مشکلات و مسائل متعدد و روبه رشد آمریکا نشان می‌دهد که آمریکا هرگز قادر به پایان دادن مناسب این جنگ نخواهد بود. شکست طرح‌های نومحافظه‌کاران در عراق، آغازگر بحث‌های زیادی در جامعه بین‌الملل به ویژه در میان شهروندان آمریکایی شده است. البته پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، این مباحث در ایالات متحده آغاز شده بود، جزو بحث‌هایی ایالات متحده را به عنوان قدرتی انقلابی تشبیه می‌کنند که با دست تقدیر و استفاده از زور می‌خواهد دنیا را به سوی ارض موعود پیش ببرد.

در سایه این جنگ پیش‌گیرانه، دولت بوش تا حد زیادی از آرمان مدینه فاضله بنیان‌گذاران آمریکا و حتی از آرمان-های مدنظر روزولت و ویلسون و ریگن هم دور شده است، هرچند در سایه توانایی‌های سازمانی و ویژگی‌های فکری نومحافظه‌کاران حاکم در ایالات متحده و همچنین وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر، این واقعیت برای مدتی از نگاه شهروندان آمریکایی پنهان مانده بود، اما در سایه حوادث مربوط به اشغال نظامی عراق، تداوم این سیاست‌ها در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. البته در دوره‌ای که اخبار خوبی نمی‌شنویم، این خبری بسیار خوشایند برای مردم دنیا و به ویژه آمریکاییان خواهد بود.

چگونه رامسفلد سقوط کرد؟



در برکه روشن رخ خورشید شکست



فریاد زدم به باغ ما بید شکست

نالید ندانستی و امید شکست

بشنید سراسر شب این قصه و صبح

خونابه دل باده می نوشان شد
امروز ولایت سیه پوشان شدگلزار طرب وادی خاموشان شد
شهری که در آن عشق عروسی می کردوین راه به غم در شده را می پاید
اما دل من می تپد : او می آید.چشمم به کران شب نکه می ساید
گویند که رفته بر نمی گردد باز

چهار نشریه نظامی آمریکا اخیراً در سرمقاله ای مشترک دونالد رامسفلد وزیر دفاع سابق این کشور را به از دست دادن کنترل اوضاع عراق متهم کردند و خواهان استعفاى او شدند. این سرمقاله که در نشریات آرمی تالیف، ایرفورس تایمز، نیوی تایمز و مرین کورپس تایمز به چاپ رسید با واکنش بسیاری از سوی مقامات کاخ سفید مواجه شده و تونی اسنو سخنگوی کاخ سفید آن را «اثری نخ نما» توصیف کرد. برخی صاحب نظران انتشار این سرمقاله در آستانه انتخابات میان دوره ای آمریکا را ضربه ای جدی به موقعیت جمهوری خواهان خواندند. «مادامی که دولت ما به افکار عمومی آگاه و بیدار نیاز دارد باید حقایق تلخ و گزنده را بیان کرد.»

این سخن را مارگریت هیگینز خبرنگار و برنده جایزه پولیتزر حدود نیم قرن پیش و در جریان جنگ کوریا گفته بود. اما تا این اواخر، برای رهبران واشنگتن دشوار بود که حقایق تلخ و گزنده بشنوند.

جورج بوش رئیس جمهور آمریکا، دیک چنی معاون رئیس جمهور و دونالد رامسفلد همواره و عده «پایان مأموریت»، «عقب نشینی جان کندن شورش ها» می دادند و می گفتند: ما می دانیم که چه می کنیم.

رهبران نظامی معمولاً محتاطانه عمل کرده اند اما پاره ای ژنرال های بازنشسته که در حاشیه امنیت بودند انتقاداتی را از جنگ مطرح کردند اما در برابر آن افراد ضدجنگ و هواداران جنگ طلب متقابلاً از آنان استفاده کردند. ضدجنگ ها بر این باور بودند که ژنرال ها باید همان زمانی انتقاد می کردند که هنوز یونیفرم نظامی بر تن داشته و بازنشسته نشده بودند. هواداران جنگ طلب نیز معتقد بودند که ژنرال ها باید انتقادات خود را در خفا بیان می کردند. اما اکنون نغمه هماهنگ جدیدی از انتقادات شروع به طنین انداختن کرده است. آن دسته از رهبران نظامی که در انجام وظایف خود نقش فعالی دارند به تدریج تردیدها و بدگمانی های خود را دربارہ برنامه ریزی، اجرا و چشم اندازهای تاریخ جنگ ابراز می دارند.

هفته گذشته يك اسلاید جامع فرماندهی مرکزی آمریکا به روزنامه نیویورک تایمز درز کرد و چاپ شد. این اسلاید نشان می داد که منازعات داخلی عراق هم اکنون به مرز مرحله ای «بحرانی» رسیده و در يك سال اخیر به سوی «هرج و مرج» سوق یافته است. استراتژی آمریکا در عراق آن بوده که ارتش و نیروهای پلیس عراق آموزش داده شوند به طوری که بتوانند به تدریج جای نیروهای آمریکایی را گرفته و امنیت دولت جدید و ملت خود را تأمین کنند. اما با وجود بهترین تلاش های آموزش دهندگان، مسأله تبدیل جماعتی فرقه گرا به نیرویی برای ایجاد اتحاد ملی به گزاره ای ناکام کننده مبدل شده است.

در همین حال، رئیس جمهور می گوید: که به منظور حفظ توازن دوره حضورش در کاخ سفید رامسفلد را حفظ خواهد کرد. این يك اشتباه است. اکثریت آمریکایی ها باید ببینند که رامسفلد شکست خورده است. در این حال که رهبران نظامی آمریکا علناً از وزیر دفاع خود دوری می گزینند روشن است او کنترل نهادی را که به طور صوری هدایت می کند، از دست می دهد. این افسران از پیشگامان وفادار سیاستگذاری جنگی بودند که بسیاری، از شکست آن بیمناک بودند. آنان با وجودی که جنگ را شکست خورده پیش بینی می کردند، به سنت قدیمی آمریکایی ها که در بیش از دو قرن و نیم ارتش را در انقیاد اقتدار مدنی قرار می داد، وفادار ماندند.

اگرچه سنت و احساس عمیق افتخار افسران مانع از اعتراف علنی آنان می شود اما نزد خود بیش از پیش به این مسأله اعتقاد پیدا می کنند.

رامسفلد با رهبری ناآگاهانه خود اعتبارش را نزد نیروها، کنگره و مردم از دست داده است. استراتژی او شکست خورده و توانایی هایش در مدیریت و رهبری به مخاطره افتاده است. با آنکه مسئولیت این ناکامی ها در عراق بر عهده وزیر است اما این نیروهای نظامی آمریکا هستند که بار این ناکامی ها را تحمل می کنند. این مسأله ارتباطی با انتخابات میان دوره ای ندارد و صرف نظر از اینکه کدام حزب پیروز می شود، آقای رئیس جمهور باید با این حقیقت تلخ و گزنده مواجه شود: رامسفلد باید برود.

زندانی، شکنجه و وحشیگری



گفتند که یاس جای امید گرفت
تاریکی اگر خانه خورشید گرفت



گفتند که غم دولت جاوید گرفت
گفتیم چراغ باده روشن بادا



با دره بسی حکایت غم دارد
در چشم کبود خویش شبنم دارد؟

سر برده به سینه کوه و ماتم دارد
ای باد چه رفته در شب که سنگ



می پیچم و باز می گشایم آغوش
من نغمه دره های خاکستر پوش.

آواره در این سپیده های خاموش
ای پنجره های خفته چشم به شماست

کمیته مبارزه با استفاده از شکنجه سازمان ملل بررسی های رسمی خود را در رابطه با پیشینه شکنجه گری آمریکا به بهانه جنگ و واشنگتن با تروریسم آغاز کرد. در همین راستا حدود ۳۰ مقام وزارت خارجه، دفاع و امنیت داخله آمریکا در جلسات علنی این کمیته حضور داشتند. مستندات تصویری که در سال ۲۰۰۴ از شکنجه گری نظامیان آمریکایی و انگلیسی در گوانتانامو، زندانهای عراق، افغانستان و دیگر بازداشتگاههای مخفی خارجی آمریکا توسط نظامیان این کشور و انگلیس، منتشر شد بار دیگر نشان داد شکنجه گری و واشنگتن و لندن با آگاهی، حمایت و سکوت کشورهای غربی همچنان ادامه دارد.

تصاویر و فیلمهایی از زندانیان عراقی زنده روی هم انباشته شده یا یک زندانی سراپا پوشیده در پارچه سیاه که در کنار یک نظامی آمریکایی با از دست دادن تحمل در مقابل شکنجه ها، سرخود را محکم به دیوار می کوبد. شبکه تلویزیونی «اس.بی.اس» استرالیا که تصاویر جدید مستند شکنجه گری آمریکاییان در زندان ابوغریب را به جهانیان ارائه کرده بود، گزارش داد: این تصاویر بدرفتاریهای جدید و وحشتناکی را نشان می دهد. براساس گزارش «اس.بی.اس»: شدت بدرفتاریها در تصاویر جدید، نمایانگر آن است که شکنجه ها در سال ۲۰۰۴ در ابوغریب، بسیار شدیدتر از آن است که اکنون تصور می رود. به گفته این شبکه «زمانی که نخستین تصاویر از ابوغریب در مطبوعات چاپ شد، اعضای کنگره آمریکا امکان مشاهده خصوصی تصاویری از جمله عکس های تازه انتشار را یافتند.» این شبکه استرالیایی با انحصاری خواندن این تصاویر که برای نخستین بار به نمایش گذاشته شده، افزود: اعضای کنگره از مشاهده این تصاویر که دهشت و بیم کامل ناشی از شدت بدرفتاریها در ابوغریب را افشا می کرد، مبهوت و متعجب شدند. شکنجه گران نظامی آمریکا و انگلیس که با افتخار چهره های خود را در این «عکس ها و فیلمهای یادگاری» در کنار قربانیان ثبت کرده اند این اقدامات را انجام وظیفه سازمانی روزمره خوانده اند که گزارش آن تسلیم مقامات می شد.

این اعترافها، دفاعیات و کلای شکنجه گران غربی و همچنین دامنه گسترده روند و ثبت اداری این شکنجه ها، نشان می دهد که فرماندهی نظامی زندانهای آمریکا و انگلیس در خارج از این کشورها پس از اشغال عراق و افغانستان، نظام مند و با استفاده از تجهیزات ارسالی پنتاگون، سیا و اینتلجنت سرویس انگلیس، شکنجه گسترده مردم کشورهای تحت اشغال را در دستور کار خود قرار داده است.

در حالی که بسیاری از مردم جهان غرب جز کشور خود و شهرهای مهم آن یا چند کشور توریستی دیگر، اطلاعی از دیگر مناطق جهان یا سیاست ندارند زندان ابوغریب در عراق، گوانتانامو و شکنجه گری نظامیان آمریکایی و انگلیسی در این اماکن، به صورتی ویژه و تقریباً برای تمامی جهان غرب شناخته شده است.

اطلاعات و تصاویری که فقط از حاشیه زندگی شخصی و ثبت یادگاری فعالیت شغلی نظامیان شکنجه گر آمریکایی و انگلیسی در عراق و افغانستان انتشار یافته چنان هولناک و نامنتظره بود که نه تنها افکار عمومی جهان را حیرت زده کرد که مسؤولان بلندپایه سیاسی و نظامی آمریکا و انگلیس و دیگر کشورهای اشغالگر غربی را نیز متوحش ساخت. هراس آنان از این موضوع ناشی می شود که شکنجه گری به عنوان یکی از ارکان اصلی کارکرد آمریکا و انگلیس در ارباب مردم کشورهای اشغالی که باید مخفیانه ترین اطلاعات باشد اینگونه در معرض قضاوت افکار عمومی جهانیان قرار گرفته است.

شکنجه گری آمریکا علیه مردم کشورهای اشغال شده نخستین بار از زندان گوانتانامو در اراضی اشغال شده کوبا در جهان فاش شد. اکنون در این زندان که هیچ مقام سازمان ملل، ناظران صلیب سرخ، کارشناسان رسمی حقوق بشر و... حق ورود به آن را ندارند حدود ۵۰۰ مسلمان افغان، عرب و غربی فقط در چارچوب ادعای تأیید نشده آمریکا مبنی بر ارتباط با القاعده در شرایط حیوانی به سر می برند. از سرنوشت هزاران زندانی دیگر در این زندان یا دیگر زندانهای آمریکا خارج از این کشور، افغانستان و عراق نیز هیچ خبری نیست و معدود نجات یافتگان از این شکنجه ها، در مصاحبه هایی، ابعاد هولناک شکنجه گریهای نظامیان آمریکایی و انگلیسی را بیان کرده اند. هرچند با وجود تأیید مسؤولان برخی کشورهای اروپای شرقی و مقامات بلندپایه سازمان های حقوق بشر، سازمان سیا، پنهانی صدها نفر را با اتهام های اثبات شده تروریستی بازداشت و به زندان های خود در خارج از آمریکا منتقل کرده، اما مقامات این کشور هنوز حاضر به تأیید آن نیستند. از سوی دیگر، با آنکه نظامیان بلندپایه و دون پایه شکنجه گر آمریکایی بارها در دادگاه اعتراف کرده اند براساس دستورالعمل معمول سازمانی و نظامی، مسؤول اجرای شکنجه و انتخاب آزادانه نوع آن بوده اند، وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) به عنوان مسؤول مستقیم چنین اقداماتی، از پذیرش چنین حقیقتی سرباز زده است. قاتلان و شکنجه گران زندانیان عراقی نیز در محاکمه های نمایشی به چند ماه زندان محکوم شدند تا افکار عمومی جهان برای پایان یافتن این رسوایی قانع شود اما انتشار تصاویر و فیلم های جدید در رسانه های خبری مختلف، این موضوع را باز هم در صدر خبرها قرار داد. سال ۲۰۰۴ که نخستین بار عکس شکنجه زندانیان عراقی در ابوغریب انتشار یافت سران کاخ سفید آن را يك «اتفاق» و عاملان را «متمرد» و حتی «بز هکار» نامیدند. اما با افشای مستندات گسترده آزار زندانیان «ابوغریب» در تلویزیون استرالیا ثابت شد شکنجه زندانیان نه يك اتفاق توسط متمردان بز هکار بلکه روال عادی رفتار زندانبانان آمریکایی و انگلیسی نه فقط در عراق که در دیگر کشورها نیز هست.

سخنگوی دبیرکل سازمان ملل در این باره گفت: فیلم های شکنجه عراقی ها در زندان ابوغریب بغداد، شدیداً ناراحت کننده است. «استفان دوجاریك» ادامه داد: موضع سازمان ملل در برابر سوءاستفاده های انجام شده در ابوغریب مشخص است. سازمان ملل این صحنه ها را عمیقاً ناراحت کننده می داند.

وی ابراز امیدواری کرد در مورد این صحنه ها که از درون زندان ابوغریب فیلمبرداری شده و به اعتراف رسانه های غربی سربازان آمریکایی را در حال آدمکشی و شکنجه نشان می دهد تحقیقات فوری انجام شود. برخلاف دیدگاه دوجاریك، تاکنون آمریکا هرگونه تحقیق بین المللی یا حتی مؤسسات آمریکایی را در این زمینه رد کرده است. دولت آمریکا، پنتاگون و سازمان سیا که در کنار دولت انگلیس مسؤول مستقیم این شکنجه گری ها هستند اکنون نگرانند ابعاد گسترده ولی پنهان این اقدامات بویژه در زندان های فرامرزی آمریکا نیز فاش شود. پس از افشای این مسائل، پنتاگون در يك واکنش فوری اعلام کرد: تصاویر جدید بدرفتاری سربازان آمریکایی با زندانیان ابوغریب، باعث تحریک مردم جهان و افزایش خشونت بر ضد واشنگتن خواهد شد. پایگاه اینترنتی «فاینشیل تایمز» نیز به نقل از «برایان ویتمن» معاون سخنگوی پنتاگون نوشت: «پخش این تصاویر، بدون اینکه ضرورتی داشته باشد، تنش و خشونت علیه آمریکا را در جهان افزایش خواهد داد.»

در حالی که سکوت کاخ سفید درباره شکنجه گری نظامیان آمریکایی و سرپیچی واشنگتن از افشای مسؤولیت مستقیم دولتمردان این کشور در این زمینه ادامه دارد اعتراض سازمان های بین المللی همسو با سازمان ملل در این زمینه شدت یافته است.

در این میان انگلیس که در کنار آمریکا مسؤول این شکنجه گری ها شناخته شده، برای جلوگیری از رسوایی بیشتر، سه نفر را به دلیل پخش نوار ویدیویی شکنجه گری شماری از جوانان عراقی توسط نظامیان انگلیسی بازداشت کرد. این اقدام پولیس سلطنتی انگلیس پس از آن انجام شد که دولت لندن در دو سال گذشته تلاش کرده بود سانسور خبری جدی در این زمینه اعمال کند. روزنامه «نیوز اود ورلد» انگلیس نوشت: بخش هایی از این فیلم شامل تصاویری از تعدادی سرباز انگلیسی است که شماری از جوانان عراقی را به باد کتک گرفته بودند. در یکی از این تصاویر، سرباز انگلیسی سر و صورت يك عراقی بی جان را ۴۲ بار لگدکوب می کند.

سربازان انگلیسی در این فیلم با ربودن چهار نوجوان عراقی از خیابان و انتقال به يك محل خلوت، وی را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. برپایه گزارش های انتشار یافته که ممکن است برای تحریف واقعیت و پنهان کردن دامنه شکنجه گری انگلیس و آمریکا در عراق ارائه شده باشد، سربازان انگلیسی در چارچوب يك شرط بندی، اقدام به آدم ربایی و مضروب کردن جوانان عراقی کرده اند که این عملیات توسط یکی از همین سربازان برای ثبت یادگاری

این واقعه فیلمبرداری شده است. مقام های لندن معتقدند: پخش این نوار ویدیویی ضربه جدی دیگری به روابط شکننده نظامیان انگلیسی و مردم بصره وارد آورده است زیرا اهالی این شهر انگلیسی ها را اشغالگر می دانند. پس از نمایش اینترنتی این فیلم، صدها نفر از مردم بصره با راهپیمایی در خیابان ها، خشم خود را از نظامیان شکنجه گر انگلیسی ابراز کردند. شکنجه گری نظامیان انگلیس در عراق چنان جنجالی برپا کرد که ژنرال «سرما یک جکسون»، فرمانده ارتش این کشور مجبور شد دیوار سنگین سکوت را شکسته و چنین اقداماتی را محکوم کند. حتی «تونی بلر» نخست وزیر انگلیس نیز از دامنه این رسوایی نتوانست بگریزد و تصاویر را «شوگ آور» و «وحشتناک» توصیف کرد و گفت: نمی تواند واژه های دیگری برای توصیف بیابد. با وجود این اعتراف ها و موج فزاینده اعتراضات جهانی، دولتمردان انگلیسی برای فریب افکار عمومی، به صورت سازمان یافته موضوع را کم اهمیت جلوه دادند و حتی سرتیپ «مارتین راتلج» مقام ارشد نظامی انگلیس که مسئولیت رسیدگی به امور انضباطی نظامیان کشور خود مستقر در عراق را بر عهده دارد گفت: تخلف جدی وجود ندارد. در ادامه این اقدام، بلر برخلاف اعتراف اولیه خود، با بی اعتنایی به تصاویر منتشره در مورد شکنجه گری نظامیان انگلیسی گفت: نیروهای بریتانیایی در عراق خدمت بزرگی به کشور ما و جهان انجام می دهند. با توجه به سکوت و انکارهای آمریکا، انگلیس و دیگر کشورهای غربی در این زمینه، اکنون این کشورها که بزرگترین پنهانکاری خود یعنی نظام سازمان یافته شکنجه کردن مردم کشورهای تحت اشغال را فاش شده می بینند، با استفاده از رسانه های خبری وابسته مانند سی ان ان، بی بی سی و فشارهای سیاسی بر کشورهای مختلف، سعی به فراموشی سپردن آن دارند. عملکرد هدایت شده این شبکه های خبری در چند ساله گذشته به گونه ای است که عملیات گسترده شکنجه گری اشغالگران در گوانتانامو، کشورهای عراق، افغانستان و زندان های خارجی سیا همچنان پنهان مانده تا چنین اقداماتی فقط خودسرانه و محدود نمایانده شود. از سوی دیگر، هرچند شکنجه گری آمریکا و انگلیس همچنان ادامه دارد و اعتراض ها نیز به جایی نرسیده، اما اکنون سازمان ملل پس از سکوتی سنگین که فقط گاهی با اظهارنظرهای رسمی یا غیررسمی و بدون ضمانت اجرایی شکسته می شد، در ظاهر به بررسی این پرونده پرداخته است. این در حالی است که اشغالگران عراق و افغانستان همچنان بر ادامه این عملکرد خود تأکید دارند و بر همین اساس تمامی مجاری رسمی و رسانه ای اعتراض را مسدود می کنند.

ادامه دارد